



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَائِهِمْ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُھُمْ فَلَعَرَفْتُمُھُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ (۳۰)

سؤال از عدم تدبیر انسان در قرآن و ارتباط آن با قفل شدن قلب

در این سوره که به نام مبارک حضرت است و در مدینه نازل شد، خطوط کلی توحید و وحی و نبوت را بیان فرمود، اصرار یک عده بر اینکه چرا آیه شفاف و روشنی درباره جهاد نازل نمی شود را ذکر کرد و اگر چنین آیه محکمی هم بدون تشابه وارد می شد، اینها برمی گشتند و از هراس جنگ مرتد می شدند؛ یعنی به عقب برمی گشتند. در جریان وحی و نبوت - آیه ۲۴ - فرمود چرا اینها درباره قرآن تدبیر نمی کنند؟ یا اینکه قلب های اینها قفل است!

مقصود از قفل شدن قلب و دو پیامد ناگوار آن

تعبیر قرآن کریم درباره قلب گاهی به «قساوت» است، گاهی به «رین» است و گاهی به قفل؛ البته بازگشت همه اینها به همان قساوت است؛ این طور نیست که برای قلب دری باشد و قفلی داشته باشد و این قفل شده باشد؛ قفل قلب همان قساوت قلب است، چه اینکه «رین» قلب هم همان قساوت قلب است که فرمود: ﴿كَأَنَّهُ بِلَ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾<sup>۱</sup> گناه «رین» و چرکی است روی سینه قلب، کم کم باعث قساوت و رسوبات آن می شود. این دل که سنگین شد و ﴿قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۲</sup> شد، ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾<sup>۳</sup> شد، دو خطر دارد و از دو نفع بی بهره است: یکی اینکه غمی گذارد صدای آن از درون، دربیاید که خود صدای خودش را بشنود، دوم اینکه غمی گذارد صدایی از بیرون وارد درون بشود و به گوش او برسد؛ اینکه می گویند در قیامت یک عده می گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾<sup>۴</sup> «مانعه الخلو» است که اجتماع را شاید؛ یعنی دل که بسته شد، آن وقت ما نه صدای خودمان را می شنویم و نه صدایی از بیرون را؛ نه حرف واعظان و اولیای الهی از بیرون در درون ما نفوذ می کند، نه آن حرفی که در درون ما هست فرصت دارد بیرون بیاید تا ما بفهمیم که دل ما چه گفته است! اینکه قفل می شود یا قساوت دارد، تنها به این نیست که حرف بیرون نفوذ نمی کند، حرف درون هم سر بر نمی آورد! اگر انسان فقط از راه بیرون عالم می شد، در قیامت می گفتند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ﴾؛ اما می گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾! دلیل عقلی در قبال دلیل نقلی است و عقل در مقابل «سمع» است و نه در مقابل شرع که بارها ملاحظه فرمودید شرع، صراط و راه است و راه، مقابل ندارد! چراغ مقابل دارد، ما با دو سراج و دو چراغ، صراط الهی را می فهمیم؛ یا با عقل می فهمیم که دین چه می گوید، یا با دلیل نقل می فهمیم که دین چه می گوید، پس دین مقابل ندارد، صراط مقابل ندارد و عقل در مقابل شرع نیست، شرع «واحدٌ لا شریکَ له»، کشف و چراغ مقابل دارد که یا با دلیل عقلی می فهمیم یا با دلیل

۱. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۲. سوره انعام، آیه ۴۳.

۳. سوره بقره، آیه ۷۴.

۴. سوره ملک، آیه ۱۰.

نقلی؛ اگر با دلیل عقلی فهمیدیم، این فعالیتی است که از درون ما را آگاه می‌کند! وقتی بسته شد، قَسی شد و نفوذناپذیر شد، این قدرت نفس ندارد؛ لذا می‌فرماید که اینها کسانی هستند که ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۵</sup>، البته ملاحظه فرمودید که این سه تا «سین» هست که سومی تبدیل به «یاء» شد، بعد تبدیل به «الف»؛ «دَسَّس» بود، اینها دسیسه کردند! وقتی دسیسه بشود و با اغراض و غرایز آن فطرت در وسط دفن بشود، صدای آن به گوش کسی نمی‌رسد! از بیرون هم که حرف انبیا را گوش نمی‌دهند. بنابراین اینکه فرمود: ﴿أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾، یک تعبیر دیگری از قساوت دل است. وقتی دل مثل سنگ خارا بسته شد، حرف انبیا و اولیا و علما و وعّاظ و مبلّغان الهی نفوذ نمی‌کند، از درون او هم صدایی به گوش او نمی‌رسد. اینکه نفس لوّامه هست و انسان را ملامت می‌کند، اگر یک وقت خلافی کرد یا دروغی گفت شب خوابش نمی‌برد؛ ولی بعضی‌ها هستند که با دروغ می‌خوابند! با خلاف می‌خوابند! سرّش این است که نفس لوّامه‌ای در کار نیست و نمی‌گذارد که صدا از درون به گوش آنها برسد؛ لذا هیچ احساس وحشت و بدی و قبحی نمی‌کنند، کار زشت انجام می‌دهند و لذّت هم می‌برند ﴿وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾<sup>۶</sup>. بنابراین منظور از اینکه قلبشان قفل هست و منظور از اینکه ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾، بازگشت همه اینها به ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ هست و ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ هست، این دل مثل سنگ خارا که بسته شد، نه چیزی از درون آن بیرون می‌آید که انسان حرف فطرت را بشنود، نه چیزی از بیرون می‌تواند در درون او نفوذ کند که حرف انبیا و اولیا و مبلّغان دین را بشنود. فرمود اینها چرا تدبّر نمی‌کنند؟! بعد با «أَمْ» منقطعه که به معنی «بَل» هست، می‌فرماید چون قلب اینها بسته است، با قلب قفل شده چگونه تدبّر بکنند؟ بخواهند از فطرت کمک بگیرند، صدای فطرت که به بیرون نمی‌آید! بخواهند از شریعت مدد بگیرند، حرف شریعت

۵. سوره شمس، آیه ۱۰.

۶. سوره کهف، آیه ۱۰۴.

که در آنها نفوذ نمی‌کند! لذا فرمود راز تدبّر نکردن اینها، قفل بودن قلب اینهاست! ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾، این «أم» به معنی «بَل» هست؛ «بل علی قلوبهم اقفالها»، آن وقت چگونه تدبّر کنند؟

### چگونگی تدبّر در قرآن با تبیین اصول هفت‌گانه

تدبّر در قرآن بحث مبسوطی دارد که حالا عصاره آن بعد از شش - هفت اصل است که خلاصه آنها هم تکرار شده است.

#### اصل اول: بررسی معجزه بودن قرآن

اصل اول این است که انسان به قرآن مراجعه کند ببیند که «القرآن ما هو»؟ آیا معجزه است یا نه؟ در این جا سخن از روایت و امثال آن نیست، چون هنوز نبوت و امامت ثابت نشده تا به حرف آنها استناد بشود، پس اولین مرجع می‌شود قرآن. وقتی درباره خود قرآن غور کردند، معلوم می‌شود این معجزه است و بدیل ندارد، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>۷</sup> مظهری دارد که قرآن کریم مظهر اوست و می‌فهمد این معجزه است.

#### اصل دوم: پیغمبر بودن آورنده آن

اصل دوم آن است که حالا که ثابت شد که قرآن معجزه است، ثابت می‌شود که آورنده آن پیغمبر است، چون معجزه را که به دست غیر پیغمبر نمی‌دهند! این براساس برهان عقلی است، چون خدای حکیم که «علی الاطلاق» حکمت او نافذ است، هرگز پیام خود را، کلام خود را، نامه و امضای خود را به دست غیر نماینده خود نمی‌دهد! ممکن نیست خدای سبحان پیام خود را به وسیله غیر نماینده‌اش برساند! پس اصل دوم این است آن کسی که این کتاب را آورد پیامبر است.

#### اصل سوم: حیات بخشی قرآن برای دنیا و آخرت

۷. سوره شوری، آیه ۱۱.

مرحله سوم این است که حالا این کتاب، کتاب الهی است و کسی هم که آورده پیامبر است، این کتاب هم برای دنیای ما و هم برای آخرت ما حیات بخش است، مراجعه می کنیم که این کتاب را بفهمیم و ببینیم که این کتاب چه می گوید؛ وقتی به این کتاب مراجعه می کنیم، می بینیم که این کتاب برای خودش مفسر معین کرده است! فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۸</sup> تو مبین هستی! تو مفسر هستی! بدون مفسر و مبین الهی که نمی شود کلام الهی را فهمید! آن که این را آورد، خدا او را مفسر و مبین قرار داد، این هم اصل سوم.

### اصل چهارم: اهل بیت مفسران واقعی قرآن

پس از آن جا مراجعه می کنیم به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفای او که اهل بیت هستند و نور واحد<sup>۹</sup> می باشند. وقتی گفتیم به پیغمبر مراجعه می کنیم یعنی به چهارده معصوم، برای اینکه اینها یک نور هستند. البته اصل آن از پیغمبر است، ولی به وسیله او این ذوات سیزده گانه دیگر هم نورانی هستند و حرف آنها همتای قرآن است.

### الف: جعل حدیث به نام پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)

وقتی به اینها مراجعه می کنیم می بینیم که اینها می فرمایند: «سَتَكْثُرُ بَعْدِي الْقَالَةُ عَلَىَّ»<sup>۱۰</sup> به نام ما زیاد دروغ جعل می کنند! نه تنها در بین سنی ها، بلکه در بین شیعه ها؛ نه در بین شیعه ها، بلکه در بین سنی ها؛ از طهارت تا دیات روایات جعلی فراوان است! این جناب سیوطی که در بخش های نقلی صاحب نظر است، دو جلد کتاب به نام *الآلَاءُ المصنوعة في الأحادیث الموضوعة* نوشته است که از اول طهارت تا آخر دیات چه احادیثی جعل شده

۸. سوره نحل، آیه ۴۴.

۹. رک: الغيبة (للنعمانی)، ص ۹۳؛ «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ...».

۱۰. المعتبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۲۹؛ رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۴۷؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَابَةِ وَ سَتَكْثُرُ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِذَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ وَ...».

است را ایشان جمع کرد. خدا مرحوم علامه عسکری را غریق رحمت کند! ایشان ۱۵۰ راوی جعلی را کشف کرده و بیش از این هم هست! نه تنها روایت‌های جعلی، راوی را جعل کردند! مثلاً می‌گویند فلان شخص گفته است، اصلاً فلان شخص در عالم وجود ندارد، چه رسد به اینکه روایتی داشته باشد! ۱۵۰ مورد را ایشان کشف کردند! ائمه و وجود مبارک پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام) فرمودند که «سَتَكْثُرُ بَعْدِي الْقَالَةُ عَلَيَّ»؛ به نام ما دروغ جعل می‌کنند! مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را خدا غریق رحمت کند! ایشان می‌فرماید که همین حدیث دلیل است بر اینکه به نام پیغمبر احادیث جعل کردند،<sup>۱</sup> برای اینکه این حدیث یا صادر شده یا صادر نشده است؛ اگر این حدیث صادر نشده، به نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جعل کردند که پیغمبر فرمود: «سَتَكْثُرُ بَعْدِي الْقَالَةُ عَلَيَّ»، پس جعل کردند و اگر صادر شده، بنابراین به نام حضرت جعل کردند. چه صادر شده باشد و چه صادر نشده باشد، دلیل است بر اینکه به نام حضرت روایاتی جعل می‌کنند.

### ب: رجوع به قرآن راه حلّ تعارض روایات

بخش بعدی دو طایفه از نصوص است که مرحوم کلینی نقل کرد که دیگران هم نقل کردند؛ یکی همین «نصوص علاجیه» است که در کتاب‌های اصول<sup>۲</sup> معروف است و یکی هم طایفه دیگر است که «نصوص علاجیه» نام ندارد. ندارد. دو طایفه از روایات است، یک طایفه مربوط به نصوص علاجیه است که اگر دو خبر متعارضی شد عرضه کنید بر قرآن، آنچه مخالف قرآن بود حرف ما نیست و مطرود است و آنچه مخالف نبود حجت است<sup>۳</sup> که معیار حجّیت در این جا عدم مخالفت است، نه وجود موافقت؛ این مبحث را در نصوص علاجیه اصول ملاحظه فرمودید.

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «و هذا الخبر على تقدير صدقه و كذبه يدل على وقوع الكذب عليه صلى الله عليه و آله و سلم».

۲. حاشیه السلطان، ص ۳۰۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۹؛ «... فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».

طایفه دیگر روایت‌هایی است که می‌گویند چون به نام ما دروغ جعل می‌کنند، هر چه از ما نقل کردند اوّل بر قرآن عرضه کنید.<sup>۱</sup>

پس اصل اوّل رجوع به قرآن بود برای اثبات معجزه بودن آن، اصل دوم بهره‌ای که از این معجزه می‌بریم، رسالت آورنده آن است. اصل سوم مراجعه مجدد به قرآن است و تدبّر در قرآن برای فهم؛ وقتی در این اصل سوم مراجعه کردیم، می‌بینیم که قرآن برای خودش مبین معین کرده، فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾. اصل چهارم این است که وقتی خدمت مبین می‌آییم، می‌بینیم که می‌فرماید به نام ما زیاد دروغ جعل می‌کنند، شما حرف‌های ما را با قرآن بسنجید.

### اصل پنجم: رجوع به قرآن برای فهم خطوط کلی دین بدون اعتقاد

اصل پنجم این است که ما باید برویم به قرآن مراجعه کنیم و خطوط کلی دین را بفهمیم، بعد از اینکه فهمیدیم فقط در حدّ فهم برای ما حجت است، نه در حدّ اعتقاد، نه در حدّ عمل، نه در حدّ روش، نه در حدّ منش، فقط اینها را باید یادداشت کنیم.

### اصل ششم: رجوع به روایات برای صمت فهم ما از خطوط دین

اصل ششم این است که آن‌گاه برویم خدمت روایات و آنچه با این آیات مربوط است را بررسی کنیم، هر چه مخالف آیات بود نپذیریم و هر چه مخالف نبود را بپذیریم؛ اگر تخصیص عام است، اگر تقیید مطلق است، اگر قرینه «ذی القرینه» است، اگر بیان شأن نزول است، اگر تطبیق بر مصادیق است - مثل آیه ولایت،<sup>۲</sup> آیه تطهیر،<sup>۱</sup> آیه مباحله<sup>۲</sup> و مانند آن - اینها را یادداشت می‌کنیم.

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۱؛ «... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَدَّثْتُمْ عَنِّي بِالْحَدِيثِ فَأَحْلُونِي أَهْنَاءَهُ وَأَسْهَلَهُ وَأَرْشِدَهُ فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَإِنْ لَمْ يُوَافِقْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ».

۲. سوره مائده، آیه ۵۵: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

## اصل هفتم: حجت شرعی بودن جمع‌بندی یادداشت‌ها از روایات و قرآن

جمع‌بندی شده آن می‌شود حجت که به آن معتقد می‌شویم و عمل می‌کنیم؛ به این دلیل است که آلا و لابد اول باید خطوط کلی قرآن برای ما مشخص بشود، بعد روایات را بر قرآن عرضه کنیم، اگر چیزی مخالف بود طرد کنیم و اگر چیزی مخالف نبود آن را حجت بدانیم، آن وقت آن حجت‌ها را در کنار آیات قرار بدهیم، عموم آیات را با آنها تخصیص بزنیم، اطلاعات آیات را با آنها تخصیص بزنیم، کلیات آنها را با بیان مصادیق و تطبیقشان مثل اهل بیت و ولایت و امثال آن مشخص بکنیم، این مجموع می‌شود حجت خدا که انسان به آن معتقد می‌شود، عمل می‌کند و مانند آن؛ این راه تدبیر در قرآن است که هم قرآن هست و هم عترت.

### لزوم تفکیک بین عرضه روایات بر قرآن از عترت و علت آن

البته قرآن و عترت معادل هم می‌باشند، نه قرآن و روایت! عترت مثل قرآن مقابل ندارد، عترت را که جعل نمی‌کنند! کسی نمی‌تواند مثل این ذوات قدسی بگوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي».<sup>۳</sup> این را که نمی‌توانند بگویند! عترت مقابل ندارد، عترت فرع نیست، عترت همتای قرآن است، این روایت است که فرع بر قرآن است و باید عرضه بشود! روایت چون در آن جعل راه پیدا می‌کند همتای قرآن نیست، قرآن تحریف‌پذیر نیست. فرمود قرآن کتابی است که ﴿حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾<sup>۴</sup> نیست؛ مثل اینکه آدم بدل آفتاب جعلی بیاورد، آفتاب موجودی نیست که مثلاً بتوانیم مثل او جعلی آفتاب بسازیم یا آسمان بسازیم! فرمود: ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾؛ اصلاً کتابی نیست که بشود مثل او آورد! قابل این نیست! آن وقت آن چهارده نفر همتای قرآن هستند، پس عترت را بر قرآن عرضه نمی‌کنند،

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳: ﴿وَقَدْ قَرَأَ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعَثَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ قُلْ نَعَالُوا نَذْعُ أَثْنَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَفَتَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِينَ﴾.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۹.

۴. سوره يوسف، آیه ۱۱۱.



چون آنها یک حقیقت هستند؛ روایت را چون در آن جعل راه پیدا می‌کند بر قرآن عرضه می‌کنند، این مجموع تدبّر در قرآن است؛ آن‌گاه آنهایی که قلبشان قسّی است، نه از درون حرف را می‌شنوند و نه از بیرون، مشمول ﴿أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ هستند.

پرسش: بسیاری از روایات ناظر به تفسیر بطن قرآن هست.

پاسخ: بله، خود قرآن کریم یک کتاب مجمل و مبهم نیست، وقتی نور شد خطوط کلی خودش را مشخص می‌کند، ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> است و نور هست، پس خطوط کلی قرآن مشخص است و ابهامی در خطوط کلی و اصول نیست؛ اما عمومات آن به وسیله روایات تخصیص‌پذیر است، تطبیق آن نظیر «اهل بیت» و «ولایت» و «مباهله» و مانند اینها احتیاج به روایت دارد، اطلاعات آن تقییدپذیر است و مانند آن؛ اما خطوط کلی آن مبهم نیست، چون اگر خطوط کلی آن مبهم باشد، ما هم در نصوص علاجیه مشکل جدّی داریم و هم در سایر روایات! آنها به ما فرمودند که اگر چیزی را می‌خواهید بر قرآن کریم عرضه کنید، اگر مخالف قرآن کریم بود «فاضربوه علی المجدار»<sup>۲</sup> و چیزی که مخالف نبود را پذیرید. اگر قرآن میزان نباشد، یبّیّن و شفاف و روشن نباشد و خطوط کلی آن بیان نشود، چگونه ما آن را می‌توانیم به عنوان میزان و ترازو قرار بدهیم؟! /المیزان که نوشته شده، براساس همین معیار نوشته شده است، برای اینکه قرآن ترازو است؛ اما ترازو برای کالاست، روایات را که کالاست باید در ترازو گذاشت و بعد به آن عمل کرد.

پرسش: چگونه عام قرآنی که قطعی است را با روایات ظنّیه ... ؟

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲. ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵؛ «إذا جاءكم عنی حدیث، فأعرضوه علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فاقبلوه، و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط».

پاسخ: عام قطعی ما نداریم، «ما من عامّ إلّا و قد خصّ»، مگر در الهیات باشد! در الهیات که عام قطعی است، روایات هم همان را تأیید می‌کند؛ روایات هم درباره قدرت مطلقه الهی، عظمت مطلق الهی و علم مطلق الهی، اینها که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾<sup>۱</sup> است، ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup> است، ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۳</sup> است، در الهیات این گونه از عمومات قطعی است که روایات هم همین را تأیید می‌کند! اما آن چیزهایی که فرمود شما باید مثلاً نماز را فلان قدر بخوانید، روایات می‌گوید حکم مسافر این است، یا ماه مبارک رمضان که شد، فرمود فلان شخصی که بیمار شد حکم او این است و مانند آن.

پرسش: قرآن هم با روایت به ما رسیده.

پاسخ: بله؛ اما چیزی که مخالف کتاب است را رد کنید، ولی «ما لم یکن موافقاً للکتاب»، موافقت کتاب شرط نیست! چون خیلی از خصوصیات و خیلی از قیود است که در روایات آمده است. موافقت کتاب شرط حجّیت روایت نیست، بلکه مخالفت قرآن، مانع حجّیت است، فرق است بین شرط حجّیت و مانع حجّیت؛ حجّیت شرط ندارد، نقل ثقه حجّت است، چیزی که فرد موثقی از اهل بیت (علیهم السلام) نقل کرد حجّت است؛ اما بخواهیم ببینیم آیا مانعی دارد یا نه، «بعد العرض علی القرآن»، اگر مخالف بود فرمودند حجّت نیست، پس مخالفت قرآن مانع حجّیت است، نه اینکه موافقت قرآن شرط باشد، چون خیلی از خطوط کلی است که در قرآن بیان نشده است، این همه احکام نفلیه و فرضیه که شهید بیان کرده، هزار حکم واجب، یا سه هزار حکم مستحب، اینها که در قرآن نیامده؛ پس موافقت قرآن شرط نیست، مخالفت قرآن مانع است.

کراهت بعضی از مسلمانان بعد از پذیرش وحی و نقش شیطان در آن

۱. سوره ملک، آیه ۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰.

در همین سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است، فرمود یک عده به حسب ظاهر پذیرفتند؛ اما آیه نه این است که ﴿كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾، یا اصلاً نپذیرفتند یا بعد از قبول نکول کردند؛ فرمود خدا اوضاع اینها را می‌داند، اینها یک راز و رمزی هم با یهودی‌های مدینه دارند و هم با مشرکان مکه، اینهایی که راز و رمز بی‌جا و باطلی با دشمنان دارند ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾؛ حق برای آنها روشن شد، ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾<sup>۱</sup> که ابهامی در کار نبود؛ معجزه بودن قرآن، نبوت پیغمبر و تلازم بین اینها، همه اینها برایشان مشخص شد، بعد از تبیین حق باز هم با دشمنان داخلی؛ یعنی یهودی‌های مدینه و هم با دشمنان خارجی؛ یعنی مشرکان مکه اینها پیوند دارند، اینها کسانی هستند که ﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾.

### تبیین هماهنگی شیطان با نفس مسوِّله در اغنای حسّ زیباپسندی انسان

در این جا یک روانکاوی و روان‌شناسی دقیق هم دارد، فرمود ما یک سلسله چیزهایی به شما دادیم، زیرا که زیباپسند هستید و به شما گفتیم چه چیزی زیبایی شماست و چه چیزی زیبایی شما نیست. آن‌که دشمن است از این حسّ زیبایی‌پسندی کمک می‌گیرد، به اینکه چیزی که برای شما نیست، او آن را زیور و زیبا نشان می‌دهد و چیزی که زیبایی شماست را دفن می‌کند. «تسویل» عبارت از تزیین است؛ این دشمن درون‌کاو هست، روان‌کاو هست، روان‌شناس هست و می‌داند که از چه چیزی خوششان می‌آید، هر کسی به هر حال از چیزی لذت می‌برد! همین شیطان به وسیله بعضی از نیروی داخلی ما که از آن به عنوان «نفس مسوِّله» یاد می‌شود کمک می‌گیرد و تمام آنچه را که خوششان می‌آید جمع‌آوری می‌کند، آن را به صورت زر ورق درمی‌آورد، روی این سمومات و آلودگی‌ها و رذایل این زر ورق را می‌گذارد و به صورت تابلوی زرینی درمی‌آورد، این تابلو را نشان آدم می‌دهد و آدم هم آن را قبول می‌کند و برابر این تابلو حرکت می‌کند، وقتی که این زر ورق پاره شد، آن سمومات خودش

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

را نشان می‌دهد. این ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup> این کار، کارِ «تَسْوِيل» نفس است؛ گاهی برادر را به چاه انداختن

برای آدم زیبا ظهور می‌کند که وجود مبارک یعقوب فرمود: ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ یا گاهی شرک را به جای

توحید به خورد مردم دادن زیبا جلوه می‌کند که سامری گفت: ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾؛<sup>۲</sup> این ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ و

«سَوَّلْتُ لَهُمْ، سَوَّلْتُ لَهُمْ» چنین کار درون‌کاوی و روان‌کاوی و روان‌شناسی در درون همه ما هست، اگر ما مراقب و

مواظب شیطان نباشیم، او این سمومات را زیر پوشش زر ورق زرین به خورد ما می‌دهد، بعد از اینکه به خورد ما

داد و ما را مسموم کرد، از آن به بعد دیگر فرمانروایی را به عهده می‌گیرد و می‌شود «أَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ»؛ قبلاً که

«أَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ» نبود! قبلاً پیشنهاد می‌داد، تزیین می‌کرد و زیبا نشان می‌داد تا فریب بدهد، وقتی فریب داد، از آن

به بعد سوار می‌شود؛ از آن به بعد ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ﴾ هست،<sup>۳</sup> وگرنه اوّل «تَسْوِيل» است؛ فرمود شیطان

این کار را می‌کند! عامل بیرونی شیطان است و عامل درونی نفس است، این نفس زیباپسند را در اثر مغالطه

می‌گوید که این کار برای شما زیباست؛ اما دین می‌گوید این زیباپسندی را که ما به شما دادیم حق است؛ اما زیبایی

شما و زیور شما در درون شماست، نه در بیرون! چیزی بیرون از شما زیور شما نیست! اگر باغ و راغ و پارک و برج

است ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾،<sup>۴</sup> نه «لکم»! اگر اتومبیل است، اگر فرش است، اگر باغ است و اگر

برج است، با اینها زمین مزین می‌شود، نه شما! ﴿إِنَّا جَعَلْنَا﴾ هر چه که هست! ﴿مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾. بر

فرض رفتید آسمان و روی این کرات قرار گرفتید، آنجا هم حواس شما جمع باشد که ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ

الْكَوَاكِبِ﴾،<sup>۵</sup> این شمس و قمر زینت آسمان هستند، نه زینت شما! آنجا هم رفتید حکم همین است! آنچه زینت

۱. سوره یوسف، آیات ۱۸ و ۸۳.

۲. سوره طه، آیه ۹۶.

۳. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۴. سوره کهف، آیه ۷.

۵. سوره صافات، آیه ۶.

شماست همان است که در سوره مبارکه «حجرات» است، فرمود: ﴿حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>۱</sup> زینت انسان همان اعتقادات و اخلاقیات اوست که با او سفر می‌کند! این نفس مسوّله چیزی را که زینت ما نیست به حساب زینت ما می‌آورد، آن هم با زر ورقی که در پشت آن سمومات است را بر ما تحمیل می‌کند؛ این کار را ذات اقدس الهی به شیطان اسناد می‌دهد که شیطان ﴿سَوَّلَتْ لَكُمُ﴾ و به نفس اینها نسبت می‌دهد، برای اینکه عامل قریب هستند.

### هشدار قرآن به مسئولیت‌ناپذیری شیطان بر اغواگری خود در قیامت

فرمود: ﴿وَأَمْلَى لَهُمْ﴾، این تأخیر و املا را به شیطان نسبت می‌دهد، ولی در جمع‌بندی نهایی می‌فرماید حواس شما جمع باشد، درست است شیطان معصیت می‌کند، چون او در نظام خلقت جنّ است و مکلف به شریعت است و معصیت می‌کند؛ ولی در نظام تکوین مثل «کلب معلّم» است و حدّی دارد، این طور نیست که کسی را بتواند مجبور بکند، او مأمور ماست! در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت شیطان در قیامت هم که محکمه احتجاج است به همه صریحاً اعلام می‌کند: ﴿فَلَا تُلْهُمُونِي وَ لَوْ مُوا أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۲</sup> خودتان را ملامت کنید! من دعوت کردم آمدید، انبیا دعوت کردند می‌خواستید بروید! من غیر از دعوت و غیر از وسوسه کار دیگری انجام ندادم! این همه راهنمایی‌هایی که انبیا کردند گوش ندادی، حالا حرف مرا گوش دادی؟! من غیر از دعوت و غیر از پیشنهاد که چیز دیگری به شما نگفتم! نه من مشکل شما را امروز حلّ می‌کنم و نه شما مشکل مرا حلّ می‌کنید: ﴿مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِي﴾، نه شما «صریخ» من هستید که ناله مرا جواب بدهید و نه من «صریخ» شما هستم

۱. سوره حجرات، آیه ۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

که ناله شما را جواب بدهم! نه مرا ملامت کنید نه من ﴿فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ﴾، ﴿مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي﴾، می‌خواستی نیایی! این برهانی است که در سوره مبارکه «ابراهیم» قیامت را بررسی می‌کند.

### مأمور الهی و کلب معلّم بودن شیطان در هندسه نظام هستی

شیطان در برنامه کلّ نظام در برابر خدا نیست، این شیطان مأمور الهی است که اگر کسی را خدای سبحان بعد از اتمام حجّت خواست به عذاب بگیرد، از آن به بعد فرمود: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ أَزًّا﴾<sup>۱</sup>؛ اینها رسالت ما را دارند، اینها مثل غده سرطان هستند، اگر یک وقت کسی را خواستیم بگیریم ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>، وسوسه‌های اینها بیشتر می‌شود؛ اما نه اینکه به حدّ اجبار برسد، گرایش اینها بیشتر می‌شود؛ اما نه اینکه به حدّ اجبار برسد، شیطان در آن حدّ «کلب معلّم» است که پارس می‌کند؛ لذا این ﴿أَمَلَى﴾ را به شیطان نسبت می‌دهد و در بخش‌های دیگر این املا و این تأخیر را به خودش نسبت می‌دهد.

### هشدار قرآن بر تبهکاران با تبیین علّت تأخیر عذاب

می‌فرماید اینها خیال نکنند که ﴿أَمَّا تُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا تُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا﴾<sup>۳</sup>؛ ما تأخیر می‌اندازیم تا عاقبت کار روشن بشود، این کار ما است؛ اما زینت انسان را مشخص کرد، چیزی از جان انسان بیرون باشد زینت انسان نیست! آسمان برود حرف همین است، زمین هم برود حرف همین است! شمس و قمر را داشته باشد برای او نیست، باغ و راغ را داشته باشد برای او نیست؛ هم ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا﴾ نه «لکم» و هم ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾، نه «زینّا انفسکم»! آنچه «زینّا انفسکم» است این است که ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾.

۱. سوره مریم، آیه ۸۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

## آگاهی خدای سبحان از راز پنهانی مسلمانان ظاهری با دشمنان و سرانجام آنان

فرمود عده‌ای با شنیدن همه این حرف‌ها هم با دشمنان داخلی پیوند دارند و هم با دشمنان خارجی پیوند دارند؛ ولی ما سرانجام اینها را رسوا می‌کنیم! فرمود اینها کسانی هستند که ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾؛ این رازگویی‌های اینها را می‌دانم، اینها می‌ترسند بروند جبهه، برای اینکه می‌ترسند از جلو تیر بخورند و اگر فرار کردند از پشت سر شمشیر بخورند. فرمود همین ترس در حال مرگ هست! کسی که وظیفه خود را برای حفظ دین در زمان خطر انجام نداد، وقتی هم می‌میرد ملائکه که برای او فرش قرمز پهن نمی‌کنند! آن هنگام هم با مُشت و سیلی روبه‌روست! هم در سوره مبارکه «انفال»<sup>۱</sup> بحث این آیه گذشت و هم در این سوره که ﴿الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾، این شخص می‌ترسید که از جلو تیر بخورد، از پشت سر تیر بخورد یا شمشیر بخورد؛ اما در هنگام مرگ همین فشار هست! فرشتگانی که مسئول دنیا هستند با فشار، این را بیرون می‌برند که برو بیرون، وقت تو تمام شد! فرشتگانی که مسئول آخرت هستند با فشار او را تحویل می‌گیرند که با دست خالی و روی سیاه کجا داری می‌آیی؟ هم فرشتگان برزخی ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ﴾، هم فرشتگان دنیایی ﴿أَدْبَارَهُمْ﴾. در سوره مبارکه «انفال» همین معنا با این وضع تفسیر شد که اینها در دو قسمت هستند؛ آیه پنجاه سوره مبارکه «انفال» این بود: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ﴾؛ یعنی ملائکه هنگام مرگ، این محتضر بیچاره را ﴿يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ﴾، یک؛ ﴿وَأَدْبَارَهُمْ﴾، دو؛ ملائکه‌ای که مسئول امور دنیا هستند با فشار، پشت او را می‌زنند و بیرون می‌کنند، ملائکه‌ای هم که مسئول آخرت هستند با سیلی زدن او را تحویل می‌گیرند، این است که او در حال احتضار فشار مُردن دارد؛ همین صحنه - معاذالله - در قبر هم هست! فرمود اینها این‌طور هستند؛ یعنی آن‌طور که در راه دین باید کمک می‌کردند و نکردند، در هنگام مرگ گرفتار همین صحنه هستند که ملائکه «وجوه» و «ادبار» اینها را با فشار می‌زنند و اینها

۱. سوره انفال، آیه ۵۰.

را بیرون می‌کنند. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ﴾؛ رضای الهی را نخواستند و پیرو سَخَط و نهی الهی بودند؛ نظیر همان آیه‌ای که ﴿كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾، اینها هم همین‌طور بودند و اعمالشان باطل شد.

اخبار قرآن از ناسازگاری خلقت با پنهان‌کاری سیاسی و اجتماعی مسلمانان ظاهری

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾؛ اینها خیال می‌کردند که یک کینه سیاسی یا دافینه سیاسی داشته باشند ما بیرون نمی‌آوریم؛ در بحث‌های قبل گذشت که نظام، باطل را بالا می‌آورد! فرمود هر کسی بیراهه رفته یک وقت، یک روز ما آبروی او را می‌بریم، چرا؟ برای اینکه ما این نظام را به حق آفریدیم، مثل اینکه بدن را به حق آفریدیم! اینکه فرمود آسمان و زمین و «ما فیهما» و «ما بینهما» را به حق آفریدیم؛<sup>۱</sup> یعنی نه تنها این دستگاه کار می‌کند، بلکه دستگاه با سلامت کار می‌کند! این روده و معده ما مثل تُنگ خالی نیست که هر چیزی را به آن بدهی قبول بکند، این به حق خلق شده است، یعنی به سلامت خلق شده است؛ اگر غذای سالم را دادیم جا می‌دهد، غذای مسموم را دادیم بالا می‌آورد! فرمود اگر کسی کینه نظام را، کینه جامعه را یا کینه کسی را داشته باشد یک روز بالا می‌آورد، ما سرانجام بالا می‌آوریم! ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾؛ این کینه با این فطرت سازگار نیست، این به حق خلق شده است! شما این تُنگ خالی را سم بدهید قبول می‌کند یا عسل بریزید قبول می‌کند، چون چیزی برای گفتن ندارد، این ظرف است؛ اما فرمود ما انسان را به عنوان ظرف خلق نکردیم، به عنوان حق خلق کردیم! کینه مثل آن غذای سمی است که روده و معده نمی‌پذیرند، کینه را هم دل نمی‌پذیرد، اگر یک روز خودش بالا نیاورد، ما آن بالا می‌آوریم که رسوا می‌شود! چرا انسان این کار را بکند که کینه کسی یا کینه نظام را داشته باشد؟! «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره انعام، آیه ۷۳؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...﴾



